

قلمی به رنگ خاک

ساخت‌نامه نویسندهٔ خاکی پوش
شیرد حبیب بیدار غنی پور
(۱۳۴۳-۱۳۶۵)

نژوهش و نگارش:
گل علی بابایی

زمستان ۱۳۹۴

سرشناسه: بابایی، گلعلی، ۱۳۳۸ -
 عنوان و نام پدیدآور: قلمی به رنگ خاک: سرگذشتنامه نویسندهٔ خاکی بوش
 شهید حبیب بیلارغنی پور (۱۳۴۳ - ۱۳۶۵) پژوهش و نگارش گل علی بابایی
 مشخصات نشر: تهران: سازمان بسیج هنرمندان، انتشارات سیمرغ هنر، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری: ۴۴۰ ص. مصور، ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س. م.
 شابک: ۹۶۰۲-۵۰۰-۹۶۸۰۰۰۹۷۸-۶ ۲۴۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی: قیفا
 موضوع: غنی پور، حبیب، ۱۳۴۳ - ۱۳۶۵.
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان - سرگذشتنامه
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان - خاطرات
 شناسه افزوده: سازمان بسیج هنرمندان کشور، انتشارات سیمرغ هنر
 رده بندی کنگره: ۹۲۹۴۱۳۹۴ ب/۲ DSR1۹۲۶
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۵۹۲۹۸

قلمی به رنگ خاک

سرگذشتنامه نویسنده خاکی بوش، شهید حبیب غنی پور

پژوهش و نگارش: گل علی بابایی

ناشر: سیمرغ هنر

کنترل نهایی و تأیید مجری: محمد ناصری

نوبت چاپ: یکم - زمستان ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۰۲-۵۰۰-۹۶۸۰۰۰۹۷۸-۶

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

انتخاب عکس‌ها: علی سلطانی محمدی

صفحه‌آرایی و طرح جلد: علی اصغر بهمن نیا

واژه‌نگاران: مریم رضایی، مصطفی آبروحی

چیدمان عکس‌ها: معصومه زهراکار، محمد بابایی

پیاده‌سازی مصاحبه‌ها: محمد بابایی

فهرست:

۹	یادداشت مؤلف
۱۳	پیشگفتار
۱۹	فصل یکم: حکایت مسجد ما
۶۳	فصل دوم: نهضت ادبی
۸۷	فصل سوم: بهار در زه کلوت
۱۲۳	فصل چهارم: فراغ فرهاد
۱۴۵	فصل پنجم: ماه همراه بچه‌ها
۱۷۳	فصل ششم: حبیب معلم
۲۰۷	فصل هفتم: با حبیب در شبه جزیره فاو
۲۳۹	فصل هشتم: در سوگ محمود
۲۷۳	فصل نهم: مهران؛ شهر آرزوها
۳۳۱	فصل دهم: شوق پرواز
۳۳۱	فصل یازدهم: آخرین نصیحت‌ها
۳۸۱	فصل دوازدهم: تصاویر

یادداشت مؤلف

نون و القلم و ما یدظران
سوگند به قلم و آنچه در خار
از سال‌ها پیش که در حوزه اساتید مکتوب، کار مستندنگاری جنگ را شروع کردم، شاید یکی از دغدغه‌های شخصی، نوشتن پیرامون مسجدی بود که هرچه امروز دارم، از برکت حضور در آن مسجد و بمناسی با جوانمردانی بود که به آن خانه‌ی باصفای خدا رفت و آمد داشتند.

این آرزو همواره طی بیست و چند سال اخیر در سرم باقی ماند، تا این که پیشنهادی از سوی واحد نشر سازمان بسیج هنرمندان به بنده اده شد، با این مضمون که کتاب زندگی‌نامه نویسنده بسیجی، حبیب غنی‌پور را بنویسم. به رغم در دست داشتن چند پروژه کوچک و بزرگ، بدون هیچ تأملی به این پیشنهاد پاسخ مثبت دادم؛ چرا که می‌دانستم پرداختن به زندگی حبیب، آرزوی چندین و چند ساله مرا هم برآورده خواهد کرد.

زندگی حبیب، یعنی سرگذشت مسجد جوادالائمه (ع). گفتم: با یک تیر دو نشان می‌زنم. هم حبیب، هم مسجد جوادالائمه (ع)؛ این بود که کار را با جدیت شروع کردم.

آنچه در پی می‌آید، حاصل بذل تلاشی شبانه‌روزی به مدت شش ماه در این حیطه بوده است.

در مسیر نگارش این اثر، گرامیانی یاری‌ام داده‌اند که از تمامی آنان تشکر می‌کنم

- خانواده محترم شهید؛ به‌خصوص مادر صبور و بزرگوار حبیب عزیز.

- درود می‌فرستم به روان پاک پیشکسوت قلم به دستان بسیجی تهران؛

رنده‌یاد امیرحسین فردی که آثار و نوشته‌های ارزشمند باقیمانده از ایشان، چراغ راه صاحب این قلم در تدوین این سرگذشت‌نامه بوده است.

- سپاسگزارم از بچه‌های باصفای مسجد جوادالانمه (ع) و سروران هنرمندم،

آقایان:

هادی علی‌نیری رنده‌یاد فرج‌الله سلحشور، اصغر آبخضر، محمدرضا

تخت‌کشیان، محمد ناصری، حسین معینی، علی سلطانی محمدی، حسین

امینی، حمید و مجید ریسی، سید فلاح‌پور، حمید طلایی، رضا سانی‌خانی،

ابن‌علی بابایی، ناصر نادری و تمامی اعضای کتابخانه و جلسات قصه‌نویسی

مسجد جوادالانمه (ع) که خاطراتشان از حبیب عزیزمان، زینت‌بخش صفحات

این کتاب شده است.

- دوست و برادرم حسین بهزاد که مثل همیشه یار و یار من در روند پژوهش

و نگارش کتاب حاضر بود.

- رئیس محترم سازمان بسیج هنرمندان و آقایان محمد حسین کریم‌پور و

جواد جمیری که مساعدت و پیگیری‌های مستمر ایشان، در حاکم‌توت قلبی برای

مؤلف در تالیف این اثر بود.

- سرکار خانم مریم رضایی و جناب آقای مصطفی آبروحی؛ برای تحمل

مشقت و ازهنگاری مندرجات این کتاب

- از جناب آقای علی‌اصغر بهمن‌نیا؛ به خاطر صفحه‌آرایی و طراحی روی

جلد کتاب

- سرکار خانم معصومه زهراکار؛ برای چیدمان عکس‌های بخش پایانی کتاب - از همسر دریادل و صبورم سیده‌طوبی مطهری؛ که در تمام سالیان فعالیت قلمی‌ام، همواره با حمایت‌ها و تشویق‌هایش موجب دلگرمی مرا فراهم آورده است.

- ار پسر محمّد؛ که علاقه‌مندی‌اش به معلّم شهید حبیب غنی‌پور، برای او در حکم مشوق مضاعف بود تا با جان و دل در مراحل مختلف پژوهش و نگارش کتاب همراهی‌ام کند.

- مؤلف معیت است آن‌چه در این کتاب آمده، بیان‌گر تمامیت وجوه شخصیتی حبیب اهل قلم شهید غنی‌پور نیست و امید واثق دارد تا روزی و روزگاری در آینده‌ای نه چندان دور، به همراهی دوستان و خانواده‌ی این شهید، کتاب زندگی‌نامه‌ی آن یگانه‌ی دوران، تکمیل نماید.

والحمد لله أولاً و آخراً

تهران - اسفند ۱۳۹۴

پیشگفتار

اسفند ۱۳۶۵ - تو از

... قلبم داشت از تپش بی افتار اسم آن دور سرم می چرخید و هیچ صدایی را نمی شنیدم. فقط تو در ذهنم بودی. من از حرکت ایستاده بودم. صدایی از پشت خط تلفن فریاد می کشید:

- الو، الو، چرا جواب نمی دی؟ الو...!

به خودم آمدم و با طرف آن سوی خط مکالمه خافتم. حالا من مانده بودم با داغ تو و خبر شهادت. چه بایست می کردم؟ نمی دانستم. خبر شهادت تو؛ مثل نسیمی به تمام محل سر کشید. عذر خراب بوی همه محل و مسجد را پر کرده بود. اهل محل، مرد و زن، پیر و جوان، همه متحیر بودند. از پیکر پاک تو هم که هنوز خبری نبود. به همین خاطر؛ بهایات تو در میان ابهامی از جنس حریر پنهان شده بود. تو آنقدر خوب بودی که همه می دانستند شهیدی، حتی قبل از شهادت. ولی خانواده ات! آن‌ها چه باید می کردند. مادرت؛ مضطرب و نگران. مرتب سراغ تو را می گرفت. پدرت؛ حاج مجید آقای خودمان که می دانستی من چقدر به او ارادت دارم. فقط از من روزی چند بار سراغ تو را می گرفت. آن هم به خاطر سفارش تو به خانواده ات. چه خبری

باید به پدر، مادر و خواهرهای می‌دادم؟ خبر شهادت تنها پسر خانواده‌شان؟! آن هم چه گل پسری! تنها برادر سه دختر خاندان غنی‌پور؛ آن هم برادری عزیز و دوست داشتنی؛ امان از دل زینب!

همه از زیر بار این مسئولیت شانه خالی می‌کردند. هیچ کس قبول نمی‌کرد تا واقعیت مطلب را به خانواده‌ات بگویند. خبر شهادت تک پسر حاج مجید غنی‌پور. با بچه‌ها دور هم نشستیم و اکبر جریان‌پور، روضه حضرت علی اکبر (ع) خواند. دل‌مان کمی آرام گرفت. ولی باز هم کسی داوطلب رساندن این خبر، به خانواده نبود. هیچ‌کس نبود.

پسر و جوی خانواده‌ات رنگ و بوی دیگری گرفته بود. گویا عطر شهادت به مشام آن هم رسیده بود. آن‌ها حالا تو را می‌خواستند. پیکر پاکت را، یا حتی یک نشانه کوچک به جا مانده از جسم تو. ولی هیچ خبری نبود. با بچه‌های گردان مالک اشتر که لباس گشتم، می‌گفتند: «جایی آرام گرفته‌ای که نمی‌شود پیکرت را عقب بیاورند.» از فرار گناه آما؛ باید منتظر عملیاتی دیگر می‌ماندیم، بلکه امکان دستیابی به پیکرت فراهم شود.

حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم این خواتمی که می‌خواستی آهسته آهسته خانواده‌ات باخیر شوند. قطره قطره صبر و ذره ذره خبر تو چقدر پسر خوبی بودی! کم‌کم صحن و سرای مسجد و محل را برای تشییع پیکرت آماده کردیم. حالا دیگر پروازت را همه باور کرده بودند. حتی خانواده‌ات. همه منتظر بودند که یک بار دیگر بیایی و محل را از عطر وجودت عطر آگین کنی. من به کتابخانه بزرگی و دستی به سر بچه‌های منتظر بکشی.

نوزدهم اسفند ۱۳۶۵ - معراج شهدای تهران

مثل هر روز، راهی معراج شهدا شدم. داخل معراج از جمعیت موج می‌زد. مادران شهدا، پدرها، دوستان، برادرها، همه پروانه‌وار دور شمع شهدایشان

می‌گشتند و من، حیران و سرگردان تو بودم.

دلم گواهی می‌داد که امروز دیگر تو را پیدا می‌کنم. ولی هر چه بیشتر می‌گشتم کمتر پیدایت می‌کردم، تا این که چشمم به آن کانتینر افتاد. کانتینری یخچال‌دار در گوشه معراج. برگشتم. یکی - یکی کشوها را بیرون کشیدم. اسامی شهدا را مرور کردم. دیدم روی یکی از تابوت‌های داخل کشو نوشته شده:

«بسیجی شهید حبیب بیدار غنی‌پور، اعزامی از تهران.»

پارچه و پاره‌های سمای ری صورتت را کنار زدم. با این که نور آفتاب و تیر و ترکش‌های این چرخ و چاره دوست داشتی تو را کاملاً تغییر داده بود، اما مهربانی‌های تو از پس آن بهره‌ها دم دل‌داری می‌داد.

آرام گرفته بودی. شورش نشاء و فعالیت کتابخانه‌ات، رزم و تلاش در جبهات، همه مقابل چشمانم رفته می‌رفت. نمی‌دانستم چه باید می‌کردم. زانوهایم سست شده بود، تابوت تو را سینه‌ام قرار دادم و همان‌جا دوزانو نشستم و گفتم: حبیب؛ داداشی، تو با ما چه کردی؟ حرف این چند روزه، دوستان تو، چندین سال پیر شدند.

بیستم اسفند ۱۳۶۵ - مسجد جوادالائمه (ع)

اهالی مسجد همه آمده بودند و تو نگین حلقه آن‌ها شده بودی. بوی گل و گلاب همه جا را پر کرده بود. همه آمده بودند تا با تو خداحافظی کنند. مادر، مادر، خواهرها، حاج آقا مطلبی، امیر آقا فردی، ناصری، نادری، حسین امینی، شاگردانت، هم‌کلاسی‌های دانشگاه، بسیجی‌های مسجد، نمازگزارها. اهالی محل؛ همه. حتی شهدا هم آمده بودند. همه تو را می‌بوییدند و می‌بوسیدند. همگی تو را «تنها رفیق» خود می‌دانستند. تو برای همه حبیب بودی، حبیب.

اسفند ۱۳۹۳ - تهران

... اما داستان حبیب، با شهادتش تمام نشد. یازده سال پس از بر خاک افتادن نخل بلند قامت آن دردانه مسجد جوادالائمه (ع)، به همت دوستان او و در رأس آنها زنده یاد امیر حسین فردی، جشنواره‌ای پایه‌گذاری شد به نام «جشنواره کتاب سال شهید حبیب غنی‌پور» که از اسفند ۱۳۷۶ تاکنون ۱۴ دوره آن برگزار شده است. به برکت نام حبیب، در این جشنواره، همه ساله جوانان مستعد در حوزه ادبیات شناسایی و به جامعه ادبی - هنری کشور معرفی می‌شوند و این صدقه جاریه نیز از جمله باقیات صالحات آن خاکی پوش سرخ‌روی اهل قلم محسوب می‌شود.